بحثی کامل پیرامون

شفاعت

صحیح

غلط

مرتضی مطهری

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثی کامل پیرامون شفاعت صحیح و شفاعت غلط

نویسنده:

مرتضی مطهری

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بحثی کامل پیرامون شفاعت صحیح و شفاعت غلط

مشخصات کتاب

مولف:مرتضی مطهری

بحثی کامل پیرامون شفاعت صحیح و شفاعت غلط

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین... اعوذ بالله من الشیطان الرجیم: و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون - (زخرف آیه ۸۶) در این آیه کریمه مساله شفاعت مطرح شده است همچنانکه در بسیاری از آیات دیگر هم این مساله مطرح شده است و از مسائل مورد توجه و عنایت قرآن مجید است چه از جنبه سلبی و چه از جنبه ایجابی؛ یعنی شفاعت در قرآن، هم نفی و سلب شده، البته نوعی از آن، و هم اثبات شده است و قهرا نوعی دیگر. قرآن کریم عنایت تامی دارد که هر دو درک بشود یعنی هر دو جزء معارف قرآن است و می خواهد که در دو یعنی هم شفاعت منفی و مسلوب و هم شفاعت مثبت و موجب شناخته بشوند و در حقیقت اینها جزء اصول خداشناسی است. اینجاست که ما باید با توجه به مجموع آیات قرآن کریم در مورد شفاعت ببینیم آن شفاعتی که منفی و مسلوب است چه نوع شفاعتی است و شفاعتی که اثبات و تایید می شود چه نوع شفاعتی است؛ همچنین در مورد شفاعتی که اثقات و ایجاب می شود قرآن چه شرایطی را ذکر می کند؛ آنگاه [ببینیم] قرآن کریم در مورد شفاعتی که منفی است و آن را نفی کرده است چه می گوید، آیا اعتقاد به چنین شفاعتی کفر و شرکت است یا صرفا یک اعتقاد خرافه و باطل است ولی با شرک و کفر سر و کار ندارد؟ و مساله ای که در عصر ما مساله مهمی شده این است که شفاعت خواستن چگونه است؟ یک وقت هست

ما از جنبه کلی و نظری بحث می کنیم که در قرآن یک نوع شفاعت نفی و نوع دیگر اثبات شده و در قیامت نوعی از شفاعت وجود دارد. مساله دیگر که مساله عملی است این است که شفاعت خواستن (استشفاع) - که کار ما هست - یعنی اینکه شخصی از شفیعی طلب شفاعت کند و طبعا باید شفیع را بخواند و از او طلب شفاعت کند، استشفاع فی حد ذاته چگونه است؟ آیا استشفاع در هر موردی اشکال دارد ولو انسان از پیغمبر بخواهد استشفاع کند؟ و یا اینکه نه، استشفاع هم تابع شفاعت است؟ از شفیعی که قرآن شفاعت او را تایید کرده، شفاعت خواستن اشکالی ندارد و اما از شفیعی که خداوند شفاعت او را تایید نکرده، شفاعت خواستن اشکال دارد. آنچه که در عصر ما خیلی رایج شده است مساله شفاعت خواستن است که در نظر بعضی چنین آمده است که شفاعت خواستن به طور کلی نوعی شرک بر عبادت خداوند است و چون شرک است پس قهرا در حد کفر است. حال مطلب را از اساس و ریشه بحث می کنیم، چون این [آیه] آیات مثبت شفاعت است، از آیاتی است که شفاعت را تایید و اثبات کرده است. ابتدا ترجمه آیه را عرض می کنیم بعد وارد اصل مطلب می شویم. آیه این جور می فرماید که «و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه» آن غیر خداها که اینها آنها را می خوانند اختیار شفاعت را ندارند. «و لا ـ یملک» یعنی مالک شفاعت نیستند چون اختیاردار شفاعت نیستند «الا من شهد بالحق و هم یعلمون» مگر [یک گروه]. (بدیهی است این «مگر» استثناست، حال

یا استثنای متصل یا منقطع). یک دسته ای مالک شفاعت هستند یعنی دسته ای که به حق گواه باشند و معترف، که گفته اند – و همین طور هم هست – مقصود از «حق» توحید است، و این خودش تعبیر عجیبی است که قرآن از توحید به کلمه حق مطلق تعبیر می کند: مگر آنها که خود معترف به حق هستند یعنی جز موجودی که خود او موحد باشد. پس قهرا کار بت و امثال آن نیست، یعنی خود شفاعت از شؤون توحید است: آنهایی که خودشان موحد هستند، و بلکه شاید کلمه «شهد بالحق» یعنی شهود می کنند حق را، شهود می کنند توحید را. «و هم یعلمون». این [عبارت] را دو جور تفسیر کرده اند، یکی اینکه «شهد» را شهادت زبانی بگیریم: آنهایی که به زبانشان به حق یعنی به توحید اعتراف می کنند «و هم یعلمون» اما فقط اعتراف زبانی نیست، از روی دانایی و آگاهی به توحید اعتراف می کنند. ولی تفسیر دیگر – که شاید بهتر باشد – این است: در خود کلمه «شهد» مفهوم «یعلمون» آمده، چون «شهد» فقط لفظ نیست: آنهایی که شهادت می دهند به حق، یعنی حق را و توحید را شهودا درک می کنند، و آگاه به کار خودشان هستند «و هم یعلمون» یعنی می دانند که درباره چه کسی شفاعت کنند و درباره چه کسی شفاعت نکنند، نه «آگاهند به اعتراف خودشان و از روی آگاهی اعتراف می کنند»، آگاهند که در شفاعت چه کسی را شفاعت می کنند و برای چه شفاعت می کنند؛ یعنی این جور نیست که شفاعتشان یک کار گتره باشد؛ افرادی را تشخیص می دهند که اینها استحقاق شفاعت دارند؛ از روی کمال آگاهی و

بصیرت شهادت می دهند. این آیه قطع نظر از اینکه حقیقتی را بیان فرموده است، به یک دلیل واضحی بطلان شفیع بودن بتها را ثابت کرده و آن اینکه شفاعت یک امر کوچکی نیست که به هر موجودی بشود نسبت داد، شفاعت شان توحید و اهل توحید است. بت که اصلا شعود و درکی ندارد که [شفیع] باشد. بعلاوه خود عمل شفاعت مستلزم این است که شفیع به احوال مشفوع له آگاه باشد و بتواند بفهمد و تشخیص بدهد که آیا این استحقاق شفاعت دارد یا ندارد. این شفعایی که شما فرض کرده اید اصلا صلاحیتی برای شهود حق و برای اینکه آگاه به کار خودشان باشند ندارند به وجهی من الوجوه. در این آیه شرائط شفیع را از نظر صلاحیت خودش ذکر کرده، یعنی هر کسی نمی تواند شفیع باشد؛ شرط شفاعت، از اهل توحید بودن است، دیگر آگاه بودن به احوال مشفوع لهم است. شرط دیگری در چند آیه دیگر در قرآن ذکر شده است و آن این است که کسی که این صلاحیت را دارد تازه با اذن و اجازه خدا باید این کار را بکند. شفاعت از ناحیه خدا شروع می شود. این خداست که شفیع را به عنوان شفیع بر می انگیزاند و به او اجازه شفاعت کردن را می دهد. در آیه معروف آیه الکرسی می فرماید: «من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه» [۱] همچنین در آخر سوره عم می خوانیم که «یوم یقوم الروح و الملائکه صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا» [۲] آن روزی که روح و همه ملائکه می ایستند و هیچ کسی در آنجا اجازه سخن گفتن ندارد

و نمی توانـد سـخن بگویـد مگر آنکه خـدا به او اجازه گفتن بدهد و صواب هم بگوید. در احادیث ما از ائمه اطهار وارد شده است که فرموده اند آن کسی که خدا به او اجازه بدهد و سخن درست بگوید یعنی کسی که خدا به او اجازه شفاعت می کند و به صواب سـخن می گویـد. آنجـا دیگر حرف نـاصواب و ملاحظـاتی غیر از آنچه که رضای الهی است امکان نـدارد وجود داشـته باشد. این هم شـرط دیگری. آن، شرط صلاحیت شفیع بود که «شهد بالحق»؛ این یکی هم اجازه پروردگار که از ناحیه پروردگار هم باید اجازه ای داده بشود. شرط دیگری در یک آیه دیگر برای شفاعت به حق ذکر شده است و آن این است که می فرماید «و لا یشـفعون الا لمن ارتضی» [۳] و آن مربوط به صـلاحیت [شـخص مورد شفاعت است] که در اینجا هم کلمه «و هم یعلمون» اشاره به آن بود. آیا کسـی که شـفاعت درباره او صورت می گیرد شـرایطی دارد یا شـرایطی ندارد؟ البته شرایطی دارد. همه شـرایطش را هم برای مـا بیـان نکرده انـد و نمی شـده هم بیان کننـد برای اینکه مسائل مربوط به شـفاعت و مغفرت مسائلی است که مردم درباره آن باید در حال خوف و رجا باشـند، ولی اجمالا این مقدار بیان شده است که از کسـی شـفاعت می شود که اصل ایمانش مورد پسـند باشـد، دینش مورد پسـند باشـد، یعنی از مشـرک شـفاعت نمی شود. آن کسـی که از او شفاعت می شود حداقل این است که خود او موحد باشد و مشرک نباشد، چون شفاعت آنجا همان مغفرت الهی است و ما در آیه قرآن می خوانیم: «ان الله لا

یغفر ان یشـرک به و یغفر ما دون ذلک» [۴] شـرک قابل مغفرت نیست و بنا بر این از مشـرک به هیچ وجه شـفاعت نمی شود. اینجا که ما داریم که [فقط] از موحد [شـفاعت می شود] پس مسـلم یک شرطش ایمان به توحید است. حال ایمان به رسالت و نبوت و همچنین ایمان به امامت و ولایت چطور؟ آیا این هم شـرط است یا شـرط نیست؟ اگر این ایمانها نباشـد از روی کفر و عنـاد، یعنی کسـی نبوت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله یـا امامت امیر المؤمنین علیه السـلام بر او عرضه شـده است و با اینکه حقیقت را درک کرده عناد ورزیده است، نه، [شـفاعت] شامل چنین کسـی نمی شود. ولی اگر ما فرض کنیم افرادی باشند که فاقـد اینها هسـتند اما از روی قصور نه از روی تقصـیر، این مانعی ندارد و در احادیث ما هم این مطلب وارد شده است. حدیث معروفی هست، شایـد احـادیث زیادی به این مضـمون هست، فرموده انـد از درهای بهشت یک در اختصاص دارد به سایر اهل توحید، یعنی به موحدینی که مسلمان نیستند، ولی به شرط اینکه بغض ما در دلشان نباشد، یعنی اگر حب ما را ندارند بغض ما را هم نداشـته باشـند، یعنی افرادی باشـند که عناد نداشته باشند، افرادی باشند که نداشتن دین برایشان از روی قصور بوده نه از روی تقصـیر. پس این هم شـرط دیگری است که مربوط به مشـفوع لهم است. در این آیـات مـا سه دسـته مطلب داشتیم: یکی اینکه خود شفیع باید موحد و به کار مشفوع له آگاه باشد؛ دوم اینکه خدا باید به او اجازه داده باشد،

او مالك شفاعت از ناحیه خدا شده باشد. تا خدا به کسی اجازه ندهد او نمی تواند شفاعت کند. سوم شرایطی که در مشفوع لهم است. پس اگر تنها همین آیه هم می بود اجمالا نشان می داد که شفاعتی وجود دارد، چون می فرماید: «و لا یملك الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون»، همچنانکه آن آیه هم که فرمود: «من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه» کیست که در نزد او بدون اجازه او شفاعت کند، یعنی هستند کسانی که با اجازه او شفاعت می کنند. «و لا یشفعون الا لمن ارتضی» رسل شفاعت نمی کنند مگر درباره کسی که خدا اصل دین و ایمان او را بپسندد، یعنی در صراط توحید باشد. این [آیه] هم استثنائش ثابت می کند که قطعا شفاعتی هست. حال برویم سراغ شفاعتهای منفی: از طرف دیگر یک سلسله شفاعتهای منفی در قرآن هست که قرآن در کمال صراحت آن شفاعتها را نفی کرده و فرموده است: «یوم لا بیع فیه و لا خله و لا شفاعه» روزی که در آنجا [بیعی و] دوستی و شفاعتی [نیست] [۵] از این طرف اینجا فرموده [شفاعتی نیست]، از آن طرف فرموده شفاعت می کنند. عرض کردیم که شفاعت منفی و شفاعت مثبت هر دو باید شناخته بشود، شناختن هر دو جزء معارف اسلامی است. ما باید ببینیم عقایدی که در آن زمان درباره شفاعت داشته اند چگونه عقایدی بوده است. هر کسی آن طور اعتقاد به شفاعت داشته باشد اعتقادش باطل است، و آن این است: برای آنها مساله اذن خدا برای شفیع و دیگر اینکه خود شفیع چه صلاحیتی باید داشته باشد و

مشفوع له چه صلاحیتی باید داشته باشد، این حرفها اصلا مطرح نبوده. آنها در مساله توحید معتقد بودند خدای بزرگ فقط خالق عالم است ولی [در] تدبیر عالم کار دست دیگران است و خدا [افعال آنها را] تصویب کرده است. معتقد بودند که خداوند متعال فقط خالق عالم است و بس. مساله خلق و ایجاد برای آنها یک مساله بود و مساله اداره عالم مساله دیگری. این فکر - که شاید هنوز هم در خیلی افراد باشد - [در آنها بود که] می گفتند خدا خالق عالم است یعنی سازنده عالم است، مثل این بنا که این ساختمان را ساخته. سازنده عالم نقشش فقط به اصطلاح امروز سازندگی عالم است و بس. او عالم را ساخته و بعد موجوداتی در این عالم خلق کرده و آن وقت اداره عالم خودش حسابی دارد؛ مساله اداره عالم دیگر به خدا چندان ارتباطی ندارد؛ مساله عالم دیگر به خدا چندان ارتباطی ندارد؛ همین مخلوقات خدا هستند که این عالم را اداره می کنند. یک وقتی مجله ای با دختر یکی از رجال مصاحبه ای کرده بود، نوشته بود که او فلج است در اثر اینکه از کوه پرت شده است. آنگاه حرفهای کودکانه ای از او نقل کرده بود که خیلی عجیب بود. از جمله از او می پرسند تو هیچ وقت شده از خدا بخواهی که تو را شفا بدهد، یا نه؟ او که تحصیل کرده هم هست گفته بود من فکر می کنم دیگر خدا به این همه کار نمی رسد. این عالم به این بزرگی و این همه کار که در این عالم هست، اصلا خدا چطور می تواند به همه این کارها برسد؟! زمین

ما در این منظومه شمسی چقدر است و همه منظومه شمسی با کهکشان چه نسبتی دارد و همه کهکشان با همه عالم. تازه من درهمه روی زمین چقدر هستم. حالا ـ من اینجا یک گوشه ای افتاده ام و یک بیماری دارم، آیا دیگر خدا به کار من هم می رسد؟ حالا گیرم من از خدا بخواهم، آیا خدا می تواند به این همه کار برسد که از آن جمله کار من است؟ از این جهت که مطمئنم که خدا نمی تواند به این همه کار برسد دیگر من به او کاری ندارم. این گونه فکر و اعتقاد با اساس توحید منافات دارد. خود ما ممکن است همین حرف را، نه به این تندی و پر رنگی، به شکل دیگری [بگوییم]. اینکه انسان برای اسباب عالم استقلال قائل باشد و اثر قائل نباشد، فکر غلطی است. خدا برای امور اثر قرار داده، مثلا برای دوا اثر قرار داده برای شفا. اما اگر ما بگوییم نه، دوا اثر ندارد، فقط خدا دارد شفا می دهد، درست است خدا دارد شفا می دهد ولی خدا که شفا می دهد نه معنایش این است که دوا اثر ندارد، چون دوا هم از خداست، اثر و تاثیر دوا هم از خداست. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند که یا رسول الله! با وجود اینکه همه چیز به تقدیر الهی است آیا دوا و رقبه و این چیزها هم اثری دارد؟ فرمود این هم از قدر الهی است؛ یعنی قضا و قدر الهی است که آن اثر را در این قرار داده. ولی همین جا اگر ما بگوییم این اثر – به اصطلاح امروز –

یک اثر جبری است یعنی فعلا این دوا این اثر را دارد، خدا بخواهد خوب می شود، نخواهد هم خوب می شود، این می شود آن تفویضی که نباید به آن قائل شد؛ یعنی کانه خدا این کار را کرده، دیگر فعلا از اختیارش بیرون است. خدا برای این دواها این اثرها را قرار داده، حالا- که این کار را کرده، اینها دیگر از اختیار خدا - العیاذ بالله - بیرون است. آتش می سوزاند، چه خدا بخواهد چه خدا نخواهد. خدا می خواست آتش را خلق نکند، حالا- که آتش را خلق کرده دیگر آتش نمی تواند نسوزاند، آتش حتما می سوزاند چه او بخواهد چه او نخواهد! این فکر ممکن است در خیلی افراد باشد. یک اثر تعلیمی و تربیتی که در کار انبیاء هست ارائه همین مطلب است که هیچ چیزی به صورت استقلال - که خدا چه بخواهد چه نخواهد - در عالم وجود ندارد، و این عجیب مطلبی است! قرآن به قدری روی این مطلب تکیه دارد که عجیب است. مثلا- در مساله جاوید ماندن مردم در قیامت، در بهشت، در جهنم: «خالدین فیها» برای ابد در بهشت هستند و برای ابد در جهنم هستند، دنبال هر دو دارد: «الا- ما شاء». آنجا این سؤال مطرح شده که بسیار خوب، نسبت به جهنمی ها استثنا درست است؛ خدا وقتی نخواهد، آنها را بیرون می آورد، ولی نسبت به بهشتی ها چرا گفته «الا ما شاء»؟ جوابش این است که «الا ما شاء» نظر به این ندارد که خلود وجود ندارد. این توهم برای شما پیدا نشود که چون در آنجا خلود هست دیگر به اراده خدا مربوط نیست، خدا بخواهد

هست، نخواهـد هم هست؛ نه، خلود قطعا هست، بهشت خالـد قطعـا هست، امـا مـا نبایـد اینطور فکر کنیم که دیگر آنجـا قطعا هست، خـدا بخواهـد و نخواهـد هست، کـار از کـار گذشـته، دیگر از دست او [کـاری ساخته نیست]، همین قـدر که رفتیم در بهشت دیگر کسی نمی تواند بیرونمان کند، دیگر به خدا ارتباط ندارد، تا اینجا به او مربوط بود، از اینجا به آن طرف، دیگر به او مربوط نیست. این است که قرآن می گوید «الا» یعنی آن هم بسته به مشـیت الهی است. درست است که مشیت الهی هرگز اقتضا نمی کنـد بیرون رفتن از بهشت را، ولی اگر به فرض او بخواهد، بهشت هم نخواهد بود. او نمی خواهد که بهشت نباشد، او خواسـته است که بهشت باشد ولی باز هم بودن بهشت قائم به مشیت اوست؛ و ما در چندین آیه از آیات قرآن داریم که در چنین مواردی کلمه مشیت الهی را آورده: «اگر خدا بخواهد». این لفظ «ان شاء الله» که ما این همه به کار می بریم - و باید هم به کار ببریم - برای همین است. ما در مورد قطعی ترین کارها می گوییم «اگر خـدا بخواهـد». حتی [می توان گفت] (البته این تعبیر را الآـن ما به کار نمی بریم ولی اگر هم بگوییم درست است): «اگر خـدا بخواهـد و فردایی باشـد». یک وقت می گوییم «اگر خدا بخواهد و ما تا فردا زنده باشیم» آن خیلی عادی است. حالا اگر بگوییم «اگر خدا بخواهد و فردایی باشد» می گویند این دیگر خدا بخواهد ندارد، فردا که هست، حالا ممکن است ما در فردا نباشیم ولی فردا که به هر حال هست. با

این منطق قرآن نه، همین را هم شما اگر آنطور بگویید باز درست گفته اید: «اگر خدا بخواهد و فردایی باشد» یعنی فردا بودن فردا هم به مشیت الهی است. درست است، من یقین دارم فردا خواهد آمد از باب اینکه یقین دارم مشیت الهی این است که فردایی باشد. ما لایق چنین تعبیر نیستیم چون حد ما پایین تر از این است که درباره ما اینچنین تعبیر کنند، ولی خدا پیغمبرش را تادیب کرد: برای کاری آمدند خدمت رسول اکرم. سؤالی کردند، جوابش را خواستند. چوب جوابش را از وحی باید بگیرد فرمود فردا به شما می گویم. با اینکه به قول مولوی جان او هیچ وقت از «ان شاء الله» جدا نیست و او هرگز از خدا غافل نیست ولی از این ادب غافل ماند که بگوید: «فردا اگر خدا بخواهد». طرف، خود پیغمبر است. از رعایت این ادب غافل ماند که بگوید: «فردا اگر خدا بخواهد جواب شما را می دهم». چهل روز وحی الهی از او حبس شد که ظاهرا بر پیغمبر اکرم در همه عمر هیچ وقت به اندازه این چهل روز سخت نگذشت، یعنی هر دقیقه اش برای او روزها بود، نه از جنبه اینکه به دیگران قول داده و به قولش نمی تواند عمل کند، بلکه از جنبه اینکه عنایت الهی از او گرفته شده. اگر آن عنایت نبود، او برای خودش نبودش از بودنش بهتر بود. بعد از چهل روز وحی الهی آمد و به او گفت: «و لا تقولن لشی ء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله» [۶] هرگز درباره چیزی نگو فردا چنین می کنم مگر اینکه بگویی «اگر خدا بخواهد».

این «اگر خدا بخواهد» ی که یک مسلمان حتی در مورد قطعی ترین مسائل می گوید نه به نشان تردید است. بعضی خیال می کنند این به نشان تردید است، این را که گفتند علامت تردید است، یک مسلمان همواره مردد است، نمی داند فلان کار را می کند یا نمی کند، اگر خدا بخواهد بسیار خوب، اگر نه، نه. این، نشان تردید نیست، نشان توحید است؛ یعنی یک نفر مسلمان می خواهد بگوید قطعی ترین کارها هم بسته به مشیت الهی است و مستقل نیست. هیچ چیزی در عالم، در دنیا و آخرت، به صورت جبری و قطعی و قهری، چه خدا بخواهد چه نخواهد، وقوع پیدا نمی کند. قبول داریم خیلی حوادث، قطعی و به یک اصطلاح جبری است و حتما واقع می شود، ولی این جبر و قطعیت خودش را از مشیت الهی گرفته، چون یقین داریم مشیت الهی دگرگون نمی شود، نه اینکه آن حادثه جبریت و قطعیت خودش را دارد، می خواهد مشیت الهی در پشتش باشد می خواهد نباشد. این است معنای اعتقادی به «امر بین امرین» در نظام تکوین، نه فقط در نظام تشریع. عده ای تفویضی بودند و عده ای جبری. عده جبری معتقد بودند به اینکه هیچ چیزی در عالم اثر ندارد، اصلا اسباب و مسببات یک نمایش دروغین نظیر خیمه شب بازی است، اسباب و مسبباتی نیست، هیچ چیزی در دنیا شرط هیچ چیزی نیست، مشیت الهی مستقیما روی حوادث دخالت دارد، بنا بر این دوا هیچ اثر ندارد، بود و نبودش علی السویه است. عقیده دوم این است که نه، خدا عالم را خلق کرده است و به اشیاء خاصیت و اثر داده، دیگر بعد که خاصیت و اثر

داده اینها خاصیت و اثر خودشان را دارند و به مشیت الهی ارتباط ندارند، خدا فقط خالق عالم بود، مثل بنا که خانه ای را ساخت یا ساعت ساز که ساعتی را می سازد، بعد که ساعت را ساخت [آیا] گردش ساعت با اختیار ساعت ساز است که اراده کند بگردد اراده نکند نه؟ خیر، بعد که ساخت، ساعت ساز بخواهد آن کار می کند نخواهد هم کار نمی کند، اگر ساعت ساز آنجا باشد تو سرش بزند بگوید ای ساعت کار نکن، ساعت دیگر به حرف او گوش نمی دهد، کار خودش را می کند [و می گوید] تو نقشت فقط ساختن بود و بس، ساختی، دیگر کار تو تمام شد. این عقیده هم غلط است. اعتقاد به امر بین امرین در نظام تکوین این است که نظام علل و معلولات و اسباب و مسببات، نظام حقیقی و واقعی است نه ظاهر و دروغ. واقعا دوا اثر دارد، واقعا میکروب اثر می بخشد، واقعا برق اثر دارد، واقعا مغناطیس کشش دارد، اصلا مال این است، این قوه در خود این است. این نظام، نظام قطعی و واقعی است نه نظام ظاهر و خیالی که ما خیال می کنیم اثر مال اینهاست. واقعا اثر مال اینهاست اما اینها در اثر داشتن استقلال ندارند؛ یعنی عالم به همه نظامش الآن متکی به مشیت الهی است؛ یعنی این مشیت الهی است که به این عالم نظام و اثر داده است. «استقلال ندارد» معنایش این است. اینجور نیست که چه خدا بخواهد و چه نخواهد اثر دارد. اگر خدا بخواهد نباشد، دیگر نیست، اگر خدا بخواهد اثر نداشته باشد دیگر اثر ندارد. در داستانهایی نظیر داستان ابراهیم علیه السلام اثر تعلیمی

و تربیتی خوارق عادات که به وسیله پیغمبران بروز می کند تنها این نیست که دلیلی بر اثبات نبود باشد، ضمنا دلیلی بر توحید هم هست، یعنی خدا به آتش اثر داده، راست است، آتش می سوزاند، اما برای اینکه ما بفهمیم مطلب از این قرار نیست که خدا چه بخواهد چه نخواهد آتش می سوزاند، می بینیم داستان ابراهیمی پیش می آید و ابراهیم را می اندازند در آتش، اینجا دیگر آتش نمی سوزاند. این خودش برای ما درست است که آتش می سوزاند ولی در سوختن خودش استقلال ندارد. اگر امر خدا برسد به آتش که ای آتش نسوزان، آتش هم دیگر نمی سوزاند. اعتقاد مشرکین به شفاعت، ناشی از تفویض بود، تفویض به همان معنا که عرض کردیم، یعنی دیگر عجالتا کار از دست خدا بیرون است، دست [بتها] است. در نظر آنها عالم نسبت به خدا مثل ساعت بود نسبت به ساعت ساز. به یک ارباب انواعی اعتقاد داشتند و به یک بتهایی و به یک ارواحی که مثلا با این بتها ارتباط دارند، و البته اینها در خیلی قدیم بوده، در این زمانها همان پوسته اش باقی مانده بوده و آن مقدارها در آن نبوده. این بود که اینها می گفتند ما دیگر کار زیادی به خدا نداریم، کار اساسی مان با اینهاست؛ مثل اینکه در ادارات گاهی این فکر وجود دارد (در آنجاها درست هم هست)، انسان می گوید کار دست این کارمندان جزء است. یک کسی می رود از آن بالا بالاها شروع می کند، او هم یک دستور می دهد، دستور اکید هم می دهد ولی چون کار دست کارمند جزء است او هر طوری که دل خودش می خواهد تمام می کند. دستور را او داده

ولی چون شکل اجرا دست این است، این آن طوری که دل خودش می خواهد اجرا می کند. انسان می گوید آقا! آن مدیر کل و معاون را رها کن، از آنها کاری ساخته نیست، آنها کارشان فقط دستور دادن است، برو سراغ همین کارمندان جزء. یک وقت شما می بینید یک کارمند جزء که یک نامه را باید تنظیم کند از خود وزیر بیشتر کار از او ساخته است. برای دستگاه خدا این جور اعتقاد داشتند: اساس اینها هستند، خلاصه اگر شما دم اینها را ببینید اینها بلدند آنجا را درست کنند، کلاه هم سر بالاتری ها بگذارند، ولی اگر اینجا را درست نکنی فایده ندارد. این بود که اذهان به جای اینکه متوجه خدا بشود متوجه بتها می شد که اینها باید کار را درست کنند؛ و مکرر گفته ایم که ما هم اگر بخواهیم درباره شفاعت شفعا چنین اعتقادی داشته باشیم و بگوییم خدا یک دستور دارد، یک قانون دارد، یک رضایت دارد، امام حسین دستور و قانون و رضایت دیگری دارد؛ خدا یک دستگاه دارد، امام حسین دستگاه دیگری؛ دستگاه خدا یک حساب دارد، دستگاه امام حسین حساب دیگری، و آنجا مطلب به شکل دیگری است؛ بعد بگوییم ما که دستمان به خدا نمی رسد، آنجا کار خیلی مشکل است، می آییم امام حسین را که به یک چیزهای سهل و ساده ای راضی می شود [شفیع قرار می دهیم]؛ خدا به انسان می گوید نماز، روزه، جهاد با نفس، اخلاق پاک، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، کارهای خیلی سخت؛ امام حسین بر عکس، یک دستگاه خیلی ساده ای دارد، با یک روضه ای گرفتن و یک دانه اشکی ریختن و

یک چند تا سینه زدن و خلاصه در چند روز دهه عاشورا سهل و ساده می شود همه قضایا را صاف کرد؛ ما به جای اینکه از در خدا وارد بشویم که در خیلی سخت و مشکلی هست از در امام حسین وارد می شویم، بعد امام حسین خودش می رود آنجا کارها را درست می کند؛ [اگر چنین اعتقادی داشته باشیم به خطا رفته ایم]. این معنایش همان است که از کارمند جزء کارهایی ساخته است که از [رئیس] کل ساخته نیست؛ این جور اعتقاد به شفاعت امام حسین قطعا باطل است، یعنی از نوع اعتقاد به شفاعتی است که بت پرستها درباره بتها داشتند. همان طوری که در آنجا بتها تقصیری نداشتند و این تقصیر متوجه خود بت پرست بود، در این گونه اعتقاد هم بدیهی است که امام حسین مسؤول نیست، این تقصیر متوجه آن کسی است که چنین اعتقادی دارد. ولی اگر کسی اعتقادش به شفاعت این باشد که خیر، امام حسین اصلا بدون اجازه و رضایت خدا محال است [شفاعت کند]، بعلاوه او کارش حساب دارد، «و هم یعلمون» است، «الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا» [۷] است، خود شفاعتش به اجازه خداست، در یک کلمه ای که بخواهد شفاعت کند باید اول برایش محرز باشد که خدا رضایت می دهد که این حرف را بزند «الا من اذن له الرحمن و قال صوابا» [۸] یا «لا تنفع الشفاعه الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا»، [چنین اعتقادی درست است]. امام حسین آنجا خودش را به این صورت می بیند. خدا او را بر انگیخته است، همان طوری که در دنیا خدا پیغمبران را بر انگیخت

برای اینکه مردم را هدایت کنند و نجات بدهند. مگر پیغمبران خودشان بر انگیخته شدند؟ در دنیا چگونه است؟ آیا در دنیا این پیغمبران بودند که رفتند خدا را بر انگیختند و وادار کردند که خدایا بیا ما را بفرست برای هدایت این مردم، یا این خدا بود که پیغمبران را مبعوث کرد و فرستاد برای هدایت مردم و اینها وسیله ای بودند که خدا برانگیخت برای هدایت مردم؟ در مغفرت آن عالم هم عینا قضیه از این قرار است. این خداست که شفعا را بر می انگیزاند و مامورشان می کند [که] شما از من مغفرت بخواهید برای چنین کسان تا من مغفرت خودم را شامل حال آنها کنم، که این هم حسابی دارد که مغفرت الهی جز از مجرای اشخاصی که به وسیله آنها هدایت شده اند و جز از مجرای که باب خداوند هستند نیست، ولی به هر حال این خداست که اینها را برای شفاعت بر می انگیزاند. این است که قرآن می گوید: «قل لله الشفاعه جمیعا» [۹] اصلا شفاعت از آن خداست. شما خیال می کنی که شما شفیع را برای شفاعت بر می انگیزانی، آن خداست که شفیع را برای شفاعت بر انگیخته است. اگر او شفیع را بر نیانگیزاند محال است [او شفاعت کند]، کدام شفیع است که جرات شفاعت داشته باشد، کدام شفیع است که به خود اجازه بدهد یک کلمه بر خلاف رضای خدا درباره کسی حرف بزند؟! پس آن شفاعتی که شفاعت مردود و شفاعت منفی است [آن است که برای شفیع استقلال قائل باشیم]، که عرض کردیم، باز مخصوصا تکرار می کنم ما هر دو را باید بدانیم، هم آن [شفاعتی] که

نیست تـا یک وقت از راهی وارد نشویم که غیر از اینکه کار بی فایـده ای کرده ایم گناهی هم مرتکب شـده ایم، و هم آن که هست چون واقعـا هست و مـا بایـد هر چیزی را آنچنـان که هست بـدانیم. مـا دربـاره هر یـک از اولیـای حق، پیغمبر اکرم، امیر المؤمنین، حضرت زهرا، حضرت امام حسین و هر کس دیگر – و بلکه هر کاملتری نسبت به ناقصتر [از] خودش می تواند شفیع باشـد – خیال نکنیم که این رفتن به سوی شـفیع فرار از در خانه خداست! اگر بخواهد به شـکل فرار از در خانه خدا باشد رفتن به سوی شـفیع رفتن به سوی جهنم است. اگر گفتیـد من نماز نمی خوانم به جایش کار دیگری برای امام حسـین می کنم، امام حسـین به چیزی راضی می شود که خدا به چیز دیگر، نه خدا را شناخته اید نه امام حسین را. امام حسین آن کسی است که در خطبه روزهای اولش فرمود: «رضـی الله رضانا اهل البیت». اصـلا امام حسین اگر رضایی غیر از رضای خدا داشته باشد که امام نیست. پیغمبر اگر از خودش دکانی مسـتقل داشته باشد، چیزی بخواهد غیر از آنچه که خدا می خواهد، به چیزی خشنود باشد غیر از آنچه که خدا [به آن] خشـنود است، او نمی تواند پیغمبر باشد. بنا بر این محال و ممتنع است که آنچه خدا به آن راضـی است از طاعات و عبادات، امام حسـین کاری به آنها نداشـته باشـد، آنچه که خدا [از آن] ناراضـی است، از گناهان، معصـیتها، شرابخواریها، درغگوییها، غیبتها، باز امام حسـین نسـبت به اینها حساسـیتی نداشـته باشد؛ در مقابل، امام حسین حساسیت داشته باشد نسبت به

مسائل مربوط به شـخص خودش و هر کسی که در مسائل مربوط به شخص او کاری کرده باشد. چنین کسی نه خدا را شناخته است و نه امام حسین را، و به این شکل در خانه امام حسین رفتن، اولین کسی که انسان را طرد می کند خود امام حسین است. اگر اینجـور بـود پس بایـد امیر المـؤمنین وقـتی که مردمی رفتنـد به در خـانه او - آن طور که مورخین نقـل کرده انـد، و چنین چیزی بوده است - و گفتنـد «انت انت» تو همان خودش هستی؛ پیدا کردیم، خودش است، خدا است (بالاخره به در خانه علی آمدنـد، چه از این بهتر! آمدند در خانه علی و گفتند اساسا خودتی، خدا خود خود تو هستی) باید علی بگوید اینها به در خانه من آمـده انـد، من نباید اینها را از در خانه ام رد کنم. چکار می کند؟ فورا از اسب پیاده می شود، می افتند سـجده می کند به علامت خضوع و بنـدگی [که] من بنـده ای از بنـدگان خـدا هسـتم. بعد هم اینها را شدید تهدید می کند که اگر از این حرفها توبه نکنیـد چنین و چنانتان می کنم، یعنی می کشـمتان، و کشت. پس بگوییم اینها رفته بودند در خانه علی! این، در خانه علی رفتن نیست. علی خانه ای غیر از خانه خـدا ندارد، در خانه ای غیر از در خانه خدا ندارد. امام حسـین در دیگری باز نکرده غیر از در خانه خدا که بگوییم از در خانه خدا نمی رویم، از در خانه امام حسـین می رویم! اگر دری غیر از در خانه خدا باز کرده باشد که او امام حسین نیست. شفاعت، مسلم شامل عده ای از اهل توحید می شود، همه شرایطش را

ما نمی دانیم و اینکه در چه مواقعی برسد برای ما خیلی روشن نیست، ولی بالاخره در یک مواقعی برای اهل توحید شفاعت خواهد رسید. شفاعت همان مغفرت الهی است که وقتی به خدا نسبت می دهیم اسمش می شود «مغفرت»، وقتی به وسائلی که خدا برای مغفرت خودش بر انگیخته است نسبت می دهیم اسمش می شود «شفاعت». حرفی که در زمان ما مطرح شده است بیشتر درباره شفاعت خواهی است. البته ریشه این حرف در پنج شش قرن پیش است یعنی از ابن تیمیه حنبلی معروف است که در دمشق بود و افکار خاصی داشت. او معتقد شد که شفاعت خواهی از هر شفیعی ولو پیغمبر به طور کلی شرک در عبادت است و جایز نیست، که بعد همین فکر به وسیله محمد بن عبد الوهاب بیشتر تایید شد و بعد به شکل یک مذهب در آمد که همین مذهب وهابیهاست. [بطلان] این [فکر] هم خیلی روشن است. شفاعت خواهی، تا به چه شکل شفاعت خواهی باشد، چه جور شفاعتی را بخواهی. خود قرآن وقتی که یک نوع شفاعت را نفی کرده و نوع دیگر را اثبات کرده [و] شفاعت به اذن خدا را اثبات کرده است، پس اگر ما از شفیع شفاعت به اذن پروردگار را بخواهیم این هرگز شرک نیست و ربطی به شرک ندارد. در خود قرآن این مطلب آمده. قرآن می فرماید: «ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما» [۱۰] اینها آن وقت که گناهی مرتکب می شوند و پشیمان می شوند و در حال توبه قرار می گیرند اگر بیایند نزد تو و در حضور تو استغفار کنند، از خداوند طلب مغفرت

کننـد و تو هم برای آنها طلب مغفرت کنی، خـدا را توبه پـذیر و مهربان می یابنـد. این «جاؤک... و اسـتغفر لهم الرسول» یعنی چه؟ می توانست بگوید: «و لو انهم اذ ظلموا انفسـهم اسـتغفروا الله وجدوا الله توابا رحیما». چرا این مسأله که بیایند نزد پیغمبر و پیغمبر هم برای آنها اسـتغفار کند [مطرح شده است؟]. این خودش استشـفاع است، استشـفاع مغفرتی هم هست، چون این، کار بـدون اجازه خـدا نیست، خدا به پیغمبر اجازه داده است که مردم بیایند پیش او و او هم از خدا مغفرت بخواهد. این همان «من ذا الذی یشـفع عنده الا باذنه» است، و به این معنا حتی به ما هم اجازه داده. آیا جایز است ما خودمان به یکدیگر که می رسـیم التمـاس دعا کنیم، بگوییم آقا خواهش می کنم درباره ما دعا کنیـد؟ وقتی ما از دیگری خواهش دعا می کنیم این معنایش این است که او را واسـطه قرار داده ایم، ولی چگونه؟ واسـطه قرار داده ایم که او هم ماننـد ما مثل یک عبد و بنده، خدا را بخواند، او هـم برای مـا خیر مـا را از خـدا بخواهـد. بـدیهی است که این، واسـطه قرار داده است. امـا اینجـور واسـطه قرار دادن شـرک نیست... [۱۱] .

پاورقی

[۱] بقره / ۲۵۵.

[۲] نبا / ۳۸.

[۳] انبیاء / ۲۸.

[۴] نساء / ۴۸و۱۱۶.

[۵].

[۶] کهف / ۲۳ و ۲۴.

[۷] طه / ۱۰۹.

[۸] نبا / ۳۸.

[۹] زمر / ۴۴.]

[۱۰] نساء / ۶۴.

[۱۱].

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹